

چهارشنبه ۱۹ / ۸ / ۱۴۰۰ جلسه ۲۷

موضوع: فقه شعائر / بررسی اصطلاح "شعائر" در آیات / اشکالات بر استدلال به آیه ۳۲ حج و نقد آنها

بحث در مورد بیان اشکالاتی است که بر استدلال به آیه ﴿ذَلِكَ وَمَنْ يُعْظَمْ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ﴾^۱ شده است. حاصل اشکال اول این است که شعائر الله ولو به حسب ظاهر عام است، ولی هر چه را که منسوب به خدای متعال باشد، شامل می شود. اما با بعضی از قرائن این نکته را به دست می آوریم که شعائر الله، شعائر خاص و چیزهایی است که مرتبط به حج و قربانی حج است و لذا دلیل می شود اخص از مدعا.

پس نتیجه می گیریم که فرضاً اضافه کردن شعائر به الله تبارک و تعالی و یا کلمه من يعظم، یعنی هر کسی در هر مقامی و یا در هر محدوده ای تعظیم شعائر کند، این می شود قرینه بر این نکته که شعائر الله عام است. اما با توجه به قرائن داخلیه ای که در این آیه بود، این قرائن جلوی انعقاد ظهور در عموم را می گیرد و اگر قرائن داخلیه هم جلوی انعقاد ظهور را نگیرد، یعنی قرینه داخلیه را نپذیریم، قرائن خارجیه جلوی انعقاد ظهور (عند بعض) و یا جلوی حجیت ظهور (عند مشهور) را می گیرد و در مراد جدی تصرف می کند. فرضاً اگر این را هم نپذیریم، با توجه به این اشکال در مراد از آیه اجمال پیش می آید و یا به اعتبار معنایی که نمی دانیم در شعائر الله چیست و یا از جهت اینکه گفتند شعائر دین الله یا شعائر مضاف الیه های متعدد، در نتیجه به خاطر مضاف الیه شعائر که بین شعائر و الله تبارک و تعالی مقدر است، طبعاً آیه از این جهت مجمل می شود.

در مقام پاسخ می گوئیم ما می توانیم یک معنای جامعی بین همه معانی محتمله در نظر بگیریم که با کلمات اهل لغت هم موافق باشد. طبعاً خصوصیت هر کدام از این شعائر با توجه به موقعیت و مقامی که محل کلام است، روشن می شود. پس اگر شعائر را جمع شعار یا شعیره بگیریم، یک معنای مشترک دارند و فرقی ندارد. به علاوه اینکه آقایان در یکی از قرائن گفته اند شعیره به معنای بدنه است. اگر شعائر جمع شعار به معنای علامت باشد، خوب است، اما اگر جمع شعیره باشد، خوب نیست. چون شعیره یعنی بدنه و طبعاً نمی دانیم کدام یک از این ۲ معناست و آیه فوق از نظر معنای کلمه شعائر مجمل می شود. قدر متیقن از مطلق علامت یا بدنه طبعاً بدنه است و دلیلی بر تعمیم معنای شعائر نخواهیم داشت.

در مقام پاسخ می گوئیم کسی نگفته شعیره به معنای بدنه است بلکه بدنه یکی از شعائرهاست و مصداق شعائر و شعیره است و استعمال لفظ عام در معنای خاص نیست که بگوئیم پس فقط این معنا را دارد و معنای دیگری ندارد. البته این معنای عام در مورد خاص استعمال شده، اما از باب انطباق مفهوم کلی بر یکی از مصداقیش. مثلاً می گوئیم الانسان زید. آیا معنای کلمه انسان فقط زید است؟ خیر. بلکه به کار بردن این واژه و انطباقش بر یک مصداق خاص است. وقتی می گویند و البدنه لكم جعلناها من الشعائر، بدنه شعیره است و معنایش این نیست که بدنه به معنی شعیره است و شعیره غیر از بدنه معنای دیگری ندارد، بلکه یکی از شعائر است. همچنان که در جای دیگری گفته اند إن الصفا و المروه من شعائر الله. پس لذا بدنه می شود مصداقی از مصادیق شریعت.

^۱. سوره حج، آیه ۳۲.

اشکال دیگر این است که مضاف‌الیهی که بعد از شعائر و قبل از کلمه الله تبارک و تعالی مقدر است، معلوم نیست چه مضاف‌الیهی است چون معانی، متفاوت است و دایره هر کدام از معانی نسبت به معنای دیگر فرق می‌کند و گاهی شعائر دین الله، گاهی شعائر طاعت الله، گاهی شعائر عبادت الله، گاهی شعائر حج الله (منسوب به خدای متعال) و امثالهم است.

در مقام پاسخ می‌گوییم همانطور که در علم اصول خواندیم اصل در دلالات یک لفظ عام بر عمومیت است، مگر اینکه مخصصی ثابت و وارد شود. ایشان می‌فرمایند صرف اینکه معانی مختلفی می‌تواند مقدر باشد، در دلالت ایجاد ضرر نمی‌کند. چون احتمالی که هست و ضعیف‌تر است، مانع از تمسک به ظهور در عمومیت آن نخواهد بود. البته برای ما این، قابل پذیرش نیست. چون اگر قرار باشد مضاف‌الیه‌های شعائر مختلف باشند مثل شعائر طاعت، شعائر دین، شعائر حج و امثالهم، اصالت العموم وقتی است که عمومی منعقد شده باشد تا بگوییم تا وقتی مخصصی وارد نشد، عموم بر عمومیتش باقی است. در حالیکه در ما نحن فیه هنوز اینکه عمومیت منعقد شده باشد، اول کلام است.

اگر شعائر طاعت الله یا شعائر عبادت الله باشد، دایره‌اش اخص از شعائر دین الله است، ولی اگر شعائر الحج باشد، دایره‌اش اخص از همه اینهاست. به علاوه این اجمال در مضاف‌الیه باعث می‌شود در ما نحن فیه اصلاً ظهوری منعقد نشود. چون ظهور در عموم را با چه چیزی اثبات کنیم؟ با اضافه کردن شعائر به مثلاً دین الله؟ در اینجا شعائر حج الله است یعنی حجتی که خدای متعال آن را یک بار در عمر بر ما فرض و واجب کرده است. به اعتبار دیگر شما ابتدا اصالت العموم را اثبات کنید تا بعد در مورد دایره اقل و اکثر و معنای اخص و عام وارد بحث شویم.

در مقام پاسخ می‌گوییم به فرض که حرف قبل را بپذیریم که می‌پذیریم، اما این معانی که مقدر و هر کدام هم محتمل است، بر شعائر دینی منطبق هستند. اگر شعائر دین الله، شعائر طاعت الله یا شعائر عبادت الله باشد، معانی درست و خوبی است و شعائر دینی تلقی می‌شوند.

ایشان می‌فرمایند اگر بگوییم اینها توسلی هستند و تعبدی نیستند، تعبدیت تمام اعمال عبادیه را می‌شود با قصد قربت درست کرد. چون بعضی از اعمال تعبدی و مشروط به قصد انفصال امر و قصد قربت هستند و طبعاً اگر این قصد رعایت نشود، عمل باطل است. بعضی از اعمال توسلی هستند ولی با رعایت و اصلاح نیت می‌توان این عمل را تعبدی تصویر کرد. در ما نحن فیه هم هر کدام از اینها (شعائر دین الله، شعائر طاعت الله یا شعائر عبادت الله) باشد، مطلوب ما صادق و درست است و به همه اینها شعائر می‌گوییم. اما اگر شعائر حج الله باشد، طبعاً نمی‌توانیم در ما نحن فیه بر آن استدلال کنیم. چون دایره خیلی خاص می‌شود و حال اینکه می‌خواستیم دایره شعائر را به معنای عامش برداشت کنیم.

ایشان می‌فرمایند ولی این ادعا هم به خودی خود دچار اشکال است چون همانطور که قبلاً گفتیم اگر بخواهد دلالت بر حج و عبادات در حج کند، از باب بیان مصداق است نه از باب حصر. دلیلش هم وجود روایاتی است که در این روایات استفاده می‌شود که شعائر به قربانی تفسیر شده، اما از باب تطبیق یک معنای کلی بر احد مصادیقش است و مراد حصر نبوده است.

۱۴- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ وَ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَارٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع إِذَا رَمَيْتَ الْجَمْرَةَ فَاشْتَرِ هَدْيَكَ إِنْ كَانَ مِنَ الْبَدَنِ أَوْ مِنَ الْبَقَرِ وَإِلَّا فَاجْعَلْ كَبْشًا سَمِينًا فَحَلًّا فَإِنْ لَمْ تَجِدْ فَمَوْجُوءًا مِنَ الضَّأْنِ [۳] فَإِنْ لَمْ تَجِدْ فَتَيْسًا فَحَلًّا فَإِنْ لَمْ تَجِدْ فَمَا اسْتَيْسَرَ عَلَيْكَ وَ عَظُمَ شَعَائِرُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَإِنْ رَسُولَ اللَّهِ ص ذَبَحَ عَنْ أُمَّهَاتِ الْمُؤْمِنِينَ بَقْرَةً بَقْرَةً وَ نَحَرَ بَدَنَةً.^۲

روایتی از معاویه بن عمار داریم که در این روایت امام صادق (علیه السلام) می‌فرمایند وقتی رمی جمره کردی، قربانی (شامل بدن^۳ یا گاو یا قوچ یا گوسفند) خود را بخر که چاق و نر باشد و اگر پیدا نکردی، حیوان و گوسفندی را که پشم دارد، قربانی کن. در ادامه حضرت می‌فرمایند اگر این را هم پیدا نکردی، بز نر بخر. استیسهاد ایشان به این فقره این است که عظم شعائر الله صیغه امر و دال بر وجوب است و حضرت یک کبرای کلی را بیان می‌کنند و بر مصادیقی که در این روایت آمده، منطبق می‌کنند.

البته درست است که حضرت چند مصداق بیان کردند و در پایان فرمودند عظم شعائر الله، اما تمام این مصادیق، مصادیق قربانی است و مربوط به حج بیت الله الحرام است. طبعاً نمی‌توانیم این پاسخ را بپذیریم که با توجه به این روایت ایشان می‌فرمایند معلوم می‌شود که از باب بیان مصداق است. البته شاید بشود اشعاری استفاده کرد که عظم شعائر الله عام باشد اما با توجه به ذکر موارد گفته شده، عموماً پیش اول کلام است.

ایشان می‌فرمایند موارد دیگری هم داریم که معنای عامی به کار رفته و مصادیقی هم در کنارش آمده و بزرگان از آن معنای عام استفاده کردند. مثل آیه اول از سوره مائده که می‌گوید ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ أُحْلَتْ لَكُمْ بِهِمَةِ الْأَنْعَامِ إِلَّا مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ غَيْرَ مُجَلِّي الصِّدِّ وَأَنْتُمْ حُرْمٌ إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ﴾^۴، در این آیه العقود جمع محلا به لام و مفید عموم است. یعنی هر عقدی که بین مردم انجام می‌شود، برایشان واجب الوفا هست و اگر ما بخواهیم به سیاق اخذ کنیم، طبعاً باید بگوییم آنچه که حلال شده، بهیمه الانعام است. آیا واقعاً اینگونه است؟ خیر. یکی از موارد عقود، معامله‌ای است که در مورد بهیمه انعام صورت گرفته باشد.

البته برداشت دیگری هم در اینجا هست که بگوییم احلت لكم بهیمه الانعام یک جمله مستأنفه جدیدی است که ربطی به اوفوا بالعقود ندارد.

همین پاسخ در مورد ما نحن فیه هم هست که در آیه ﴿ذَلِكَ وَمَنْ يُعْظَمْ شَعَائِرُ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ﴾^۵، خدای متعال در ادامه می‌فرماید لكم فیها منافع إلى اجل مسمى. ایشان می‌فرمایند در اینجا هم شاید جوابی شبیه جواب آیه اول از سوره مائده بدهیم یعنی هر جوابی که از سیاق در این آیه بدهید، ما هم از سیاق در آیه شعائر جواب می‌دهیم.

۲. الکافی - ط الاسلامیه، الشیخ الکلبینی، ج ۴، ص ۴۹۱.

۳. بدن بر وزن قفل جمع بدنه یعنی شتری که برای قربانی قرار داده می‌شود و راغب در مفرداتش می‌گوید بدن وقتی استعمال می‌شود که بزرگی جثه و بدن مراد باشد، اما جسد در جایی استعمال می‌شود که رنگ مراد باشد (مثل لباس رنگ شده).

۴. سوره مائده، آیه ۱.

۵. سوره حج، آیه ۳۲.

در آیه اول از سوره مائده سیاق در یک آیه آمده ولی در آیه شعائر سیاق در ۲ آیه آمده است. در آیه لَكُمْ لَكُمْ فِيهَا ﴿مَنْفَعٌ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ مَحْلُهَا إِلَىٰ الْبَيْتِ الْعَتِيقِ﴾^۶ ضمیر به کار رفته و ضمیر باید مرجع داشته باشد و مرجع ضمیر علی القاعده همان شعائر است که قبل از آن استعمال شده است. از یک طرف می‌فرماید و البدن جعلناها لكم من شعائر الله و یا می‌فرماید إن الصفا و المروه من شعائر الله. ظاهر در این است که من در هر دو آیه من تبعیضیه است پس صرف قربانی نیست و صفا و مروه هم هست. لذا ظاهراً دلالت آیه فوق بر عموم محذوری ندارد و مورد، مخصص نیست.

اشکال دوم این است که فرضاً بپذیریم که آیه دال بر عموم است و بگوییم مراد از شعائر الله، شعائر دین است، اما باز هم نمی‌توان گفت که آیه دلالت دارد بر یک حکم عام نسبت به همه شعائر. چون حداکثر دلالت آیه، رجحان تعظیم شعائر است چون در مقام بیان همه افراد شعائر نبوده بلکه در مقام این بوده که فی الجمله بیان کند که تعظیم شعائر واجب است. لذا در همه شعیره‌ها به دلیل خاصش مراجعه کنیم تا ببینیم دلیل خاص داشت، یا اجماعی بود و یا در نفوس متشرعه چه چیزی مرتکز بود و امثالهم.

پس آیه فوق از حیث حکم مجمل شد نه از حیث موضوع که مراد از شعائر باشد. از حکمش حداکثر رجحان و مطلوبیت را می‌فهمیم اما وجوب را خیر. اگر هم بر وجوب بعضی از شعائر دلالت کند، نیازمند دلیل است و این دلیل باعث نمی‌شود در موارد دیگر قائل به وجوب شویم. پس این آیه دال بر وجوب همه موارد نیست و حداکثر رجحان را می‌فهماند. پس مستشکل می‌گوید استحباب تعظیم شعائر استفاده می‌شود.

در مقام پاسخ می‌گوییم:

اولاً در مقام اثبات این نیستیم که تعظیم شعائر در تمام موارد واجب است. تعظیم شعائر بدعت نیست بلکه قرآن هم بر آن تأکید کرده و تعظیم شعائر دینی امریست که از دیدگاه شارع راجح و مطلوب است و در واقع شارع ما را تشویق به انجامش می‌کند. این را هم از آیه می‌فهمیم که رجحان و مطلوبیت دارد ولی در بعضی از مصادیق ممکن است به حد وجوب و در بعضی از مصادیق به حد استحباب برسد. ما نمی‌خواهیم بگوییم استعمال لفظ در اکثر از معنای واحد که این هم اول کلام است، باطل و محال است یا خیر. اما فرضاً اگر استعمال لفظ در اکثر از معنای واحد را هم جایز ندانیم، در این آیه استعمال لفظ در اکثر از معنای واحد نیست و حداکثر در مقام بیان رجحان است و یک معنای عام بین وجوب و ندب است.

یا بگوییم در مقام بیان وجوب است اما مواردی که مستحب است از تحت این آیه خارج می‌شوند و ادله دیگری شامل آنها می‌شود. همین مقدار برای ما کفایت می‌کند و مطلوب حاصل می‌شود. پس، از آیه فوق استفاده مطلوبیت می‌شود.

دوماً امر به طبیعت، به افراد سرایت می‌کند و ابتدا امر به طبیعت تعلق می‌گیرد و از طبیعت به افراد می‌رسد. چون وجود طبیعت به وجود فردش است. لذا در احکام شریعت امر یا نهی به افراد تعلق نمی‌گیرد بلکه به طبیعت تعلق می‌گیرد. حکم طبیعت بر فرد بار

۶. سوره حج، آیه ۳۳.

می‌شود، مگر جایی که دلیل خلافی داشته باشیم. در ما نحن فیه هم امر، به تعظیم شعائر تعلق گرفته و به افرادش تعلق نگرفته و از طبیعت به افراد سرایت می‌کند و مانعی ندارد که طبعاً حکم طبیعت بر حکم فرد منطبق باشد.

در اینجا مستشکل می‌گوید حکم طبیعت وجوب است پس باید افرادش هم مصادیق واجب باشند و در اینجا نقض می‌شود چون بعضی از موارد مستحب است. پس وقتی مستشکل بپذیرد که این امر است و امر ظهور در وجوب دارد، البته نه اینکه در آیه صیغه امر باشد، ولی در روایت حضرت می‌فرمایند عظم شعائر الله که صیغه امر ظهور در وجوب دارد و ما هم می‌گوییم واجب است و وجوب را استفاده می‌کنیم و اگر مواردی استحباب باشد، استحباب آن موارد به دلیل خاص، ثابت می‌شود.